

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الگوی همبستگی منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای معرفتی آن بر بستر
معناشناسی در نهج البلاغه

الگوی همبستگی منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای معرفتی آن بر بستر معناشناسی در نهج البلاغه

چکیده:

مسأله‌ی منابع و ابزارهای معرفتی و ارتباط آنها با یکدیگر، با هدف شناخت‌شناسی، از مسایل مهم و تا حدودی چالش برانگیز است. علت آن را می‌توان در نبود دقت کافی در تبیین منابع و ابزارهای معرفتی و عدم تفکیک درست آنها، تلقی کرد. این جستار، منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای معرفتی متناسب با آن را بر بستر معناشناسی در نهج البلاغه، بررسی می‌کند. در پردازش‌هایی از نهج البلاغه که در آن، منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای آن به کار رفته است، فارغ از روش تحقیق موضوعی مرسوم، می‌توان از الگویی صحبت کرد که در آن پیوسته ابزارهای معرفتی ویژه‌ای، با منبع معرفتی ویژه‌ای، نمود دارند، تا جایی که می‌توان با معناشناسی واژه‌های محوری منبع و ابزار، در نظام بافتی عبارت‌ها و جملات و در مؤلفه‌های کلامی مربوط، الگوی مزبور را نظام‌مند تلقی کرده، آن را قابل انطباق به موارد مشابه دانست. موضوع همبستگی بین منبع و ابزار، در ذات و بطن چنین نظام‌مندی و تلازمی، شایسته‌ی دقت نظر است. واژه‌ی منبع معرفتی تاریخ، مؤلفه‌های معنایی زیادی بر محوری عمودی دارد که هر کدام بُعدی از ابعاد آن را روشن می‌کند؛ چه در تقابل و تضاد با آن باشند و چه در هم معنایی، چند معنایی و هم افزایی، ابزارهای معرفتی تاریخ؛ حواس ظاهری، عقل و دل هم در مؤلفه‌های معنایی وابسته به خود، واژه‌های جانشین زیادی دارند که هر کدام در توصیف معنای اصلی، بکار می‌روند. منبع و ابزار در دو کاربرد و معنای محوری و غیر اصلی در ارتباط خود با یکدیگر، از همبستگی ذاتی سود می‌برند و از این طریق، حصول معرفت و رسیدن به هدایت را ممکن می‌کنند.

کلید واژه‌ها:

نهج البلاغه، منبع معرفتی تاریخ، ابزار معرفتی تاریخ، معناشناسی، الگوی همبستگی.

بیان مسأله

نهج البلاغه که اهمیت والای آن در تبیین اندیشه‌ی اسلامی بر کسی پوشیده نیست، در کنار قرآن کریم، منبع بسیار مهمی در موضوع شناخت‌شناسی و مسایل مربوط به آن، از جمله منابع و ابزارهای معرفتی است، مسأله‌ای که در همین تاریخ نه چندان طویل طرح آنها، پیوسته چالش برانگیز بوده است. اگر ورود به متن نهج البلاغه با ساختار ذهنی قبلی ویژه‌ای صورت گیرد، صورت این نوع از معرفت‌شناسی را پیشینی یا بیرونی گویند که بر نهج البلاغه تحمیل می‌شود. در چنین حالتی، همه چیز بر مدار همان ساختار ذهنی می‌چرخد و برداشت از متن، نیز تابعی از آن خواهد بود.

اما در نوع معرفت‌شناسی پسینی (درونی) چیزی که از قبل تعیین شده، ساختار مشخصی دارد، بر نهج البلاغه تحمیل نمی‌شود. بلکه با مبنا قرار دادن نهج البلاغه و با یک نگاه درونی که با ورود مستقیم به متن، میسر شده است، نظام و چارچوب معرفت‌شناسی مطلوب متن نهج البلاغه، کنکاش می‌شود.

نکته‌ی مهم در شناخت‌شناسی متن نهج البلاغه، چگونگی تعامل متن یا چیزی است که از بیرون می‌آید که در آن اگر در عالم ثبوت و نظام واقع و نفس امر - نمایش عین واقع - چیزی مورد قبول باشد در عالم اثبات و ادراک نقشی نخواهد داشت.

در معرفت‌شناسی پیشینی، گاهی مسأله‌ای از بیرون بر نهج البلاغه عرضه می‌شود تا دیدگاه نهج البلاغه در مورد آن، جستجو شود، چون در این شیوه اصالت با نهج البلاغه است، از آن می‌توان از برخی دیدگاه‌های نهج البلاغه در مورد مسایل مختلف معرفت‌شناسی، آگاه شد. چرا که در هر حال متن عرضه‌ای تابع نهج البلاغه خواهد بود.

تاریخ، یکی از منابع معرفتی پنجگانه در کنار منابع دیگر همچون؛ وحی، عالم، انسان و طبیعت است. این بررسی، برای شناخت منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای آن و چگونگی ارتباط بین آنها بر بستر معناشناسی، فراهم آمده است و در صدد پاسخگویی به چند سؤال است؛ آیا در نهج البلاغه ارتباطی بین منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای معرفتی متناسب با آن وجود دارد و اگر دارد، آن چگونه ارتباطی است؟ اصولاً چرا باید در موضوع معرفت‌شناسی به دنبال یافتن ارتباط و همبستگی بین منبع معرفتی و ابزار معرفتی بود؟ چرا بررسی معناشناسانه‌ی واژه‌ها و اصطلاحات خاص حوزه‌ی معرفت‌شناسی، مهم تلقی می‌شود و به دنبال چگونه معرفتی است؟! واژه‌ی تاریخ از نظر معناشناسی در مرکز میدانی واقع شده است که پیرامون آن، واژه‌های همسو، هم معنا، مترادف و متقابل دیگری قرار دارد، که در بافتی متنی، ابعادی از واژه‌ی اصلی را تبیین می‌کنند؛ همانند واژه‌های عبرت (آموزی)، ذکری، مصادر القرون، ایام الله، فتنه، سرگذشت و سرنوشت‌ها. ابزارهای معرفتی هم، که امکاناتی برای رسیدن به منبع معرفت تلقی می‌شوند غیر از واژه‌های اصلی و محوری، از واژه‌هایی غیر اصلی هم در مباحث مربوط، سود می‌برند، که عبارتند از:

1- حواس ظاهری که واژه‌ی جانشین آن برای منبع معرفتی تاریخ (سمع) است. 2- عقل که واژه‌های مرتبط و مترادف با آن در مؤلفه‌ی معنایی مربوط، واژه‌هایی چون؛ لب، علم، سؤال، هوش، ذکاوت، قوه‌ی بازدارنده و قلب است. 3- دل که واژه‌هایی چون؛ ایمان، عبادت، صبر، شکر، خشیت و خوف از عذاب آخرت، در مؤلفه‌های معنایی مزبور، بر محوری عمودی جانشین واژه‌ی اصلی می‌شوند.

این ابزارها، نوع ارتباط با منبع معرفت را تبیین کرده، امکانات شناخت را فراهم می‌آورند. این ارتباط از نوع ارتباط همبستگی و درونی و ذاتی است، به طوری که هر گاه واژه‌ی تاریخ به عنوان منبعی برای شناخت مطرح می‌شود، به همراه آن، ابزار شناخت متناسب با آن نیز می‌آید تا امکان حصول معرفت، فراهم شود. مسأله‌ی (حصول معرفت)، اصلی‌ترین علت موجهی طرح رابطه‌ی همبستگی بین منبع و ابزار است و تنها در این صورت است که شناخت و سپس هدایت شایسته‌ی آن، توفیق جلب رضایت الهی و بهره‌مندی از سعادت خلوص در بندگی را نصیب می‌کند.

پیشینه

بین منبع معرفت و ابزار معرفت ارتباط همبستگی و تلازم وجود دارد. معنای دیگر این سخن آن است با هر ابزاری نمی‌توان از هر منبعی معرفت کسب کرد، نوع ابزارها را منابع معرفت تعیین می‌کنند، اما در برخی از بررسی‌هایی که در این زمینه انجام شده، منابع و ابزارها با یکدیگر خلط شده، از هم تمییز داده نمی‌شوند؛ چیزی به عنوان ابزار معرفت معرفی شده، در جای دیگری همان، منبع معرفت، در نظر گرفته شده است و گاهی هم منبع معرفت و ابزار معرفت با دیگر مفاهیم از جمله راه‌های کسب معرفت و... تداخل پیدا کرده است، به چند نمونه از این برداشت‌ها اشاره می‌شود:

(بررسی درباره‌ی منابع معرفت، در واقع از جمله چیزهایی است که ما برای ارزیابی معرفت‌شناسی بدان نیازمندیم... در معرفت‌شناسی معاصر به پنج منبع معرفتی اشاره می‌شود که عبارتند از؛ ادراک حسی، حافظه، درون‌نگری، عقل و گواهی)؛ (شمس، 1382، 160 - 161)

موارد مذکور هم اندام‌ها و وسایلی برای رسیدن به معرفت تلقی می‌شوند. منبع، سرچشمه و محل بروز و ظهور معرفت است و با ابزار تفاوت ماهوی دارد. مثلاً چشم وسیله‌ای برای دیدن است که از آن دانشی حاصل می‌شود. اگر به معنای بصیرت (درک درونی) هم به کار رود، باز یک ابزار معرفتی است، یعنی از مجرای ادراک جسمی (علم حصولی) و هم از مجرای عرفانی (علم حضوری) و شهودی، وسیله‌ای برای حصول معرفت است. و در جای دیگری آمده است؛ (حسن و عقل، ابزار شناخت است)، (مطهری، 1398، 38، 39) (تعبیر بهتر این است که دل منبعی برای شناخت است و تزکیه‌ی نفس ابزار این منبع، چنانکه طبیعت، منبعی برای شناخت است و حواس ابزار آن و نیز عقل منبعی برای شناخت است و استدلال و برهان، ابزار آن). (مطهری، 1398، 50). (طبیعت یک منبع بیرونی برای شناخت است و عقل و خرد انسان یک منبع درونی). (مطهری، 1398، 64 و 65) (آنگاه باید محبت ابزار شناخت را به این شکل طرح کنیم؛ یکی از ابزار، حواس است ولی حواس ابزاری برای منبع طبیعت است. با این ابزار است که انسان شناخت را از طبیعت می‌گیرد. ابزار دوم شناخت، استدلال منطقی، استدلال عقلی - آنچه که منطبق آن را قیاس یا برهان می‌نامند - می‌باشد که یک نوع عمل است که ذهن انسان آن را انجام می‌دهد. ابزار دوم زمانی معتبر است که ما عقل را به عنوان یک منبع بشناسیم). (مطهری، 1398، 65). (منبع سوم، قلب یا دل است. ابزار آن، عمل تزکیه‌ی نفس است... منبع دیگر شناخت، تاریخ است). (مطهری، 1398، 77). در این بیانات، منابع و ابزارها به خوبی تحدید نشده و به جای یکدیگر به کار رفته‌اند. در برداشت دیگری آمده است: (..... منابع معرفت را می‌توان به دو گروه منابع عمومی و منابع اختصاصی تقسیم کرد؛ منابع عمومی (حواس، عقل، قلب) و منابع اختصاصی شامل (وحی و الهام) است. (شاکر و یار محمدی، 1399، 90 - 95). در ادامه می‌افزاید: (افزون بر آن از راه‌های دیگری برای کسب معرفت همچون؛ درون‌نگری، حسن اخلاقی، حسن دینی، حسن زیبایی شناختی، تجربه‌ی دینی، مرجعیت، دلیل نقلی یا گواهی، بصیرت، وحی و الهام می‌توان نام برد). (شاکر و یارمحمدی، 1399، 90).

در اینجا وحی و الهام، یک بار به عنوان منبع اختصاصی معرفت و یک بار هم به عنوان راه معرفت، معرفی شده است. راه معرفت، همان شیوه‌های حصول معرفت است. واژه‌ی راه (طریق) در فرهنگ لغت به معنای زیر به کار رفته است؛ روش، خط، شیوه، سلک، روند (فراهیدی، ج 5، 96)¹ و (فیومی، ج 2، 371) و (میرزایی، 1381، 508) در معنای اصطلاحی هم، طریق معرفت، همان روش و راه رسیدن به معرفت است. بنابراین راه‌ها و روش‌های رسیدن به معرفت، به تنوع ادراکات انسانی، متنوع و گوناگون می‌باشند مثل؛ طریق عقلی، طریق حسی، و... و این با ابزار که یک وسیله برای درک معرفت است، متفاوت است. ضمن اینکه وجه این تقسیم‌بندی به عمومی و اختصاصی چیست که توضیح داده نشده است.

و در جای دیگری، گاهی قوای ادراکی به عنوان ابزار معرفت معرفی می‌شوند و گاه به عنوان طریق معرفت. (جوادی آملی، 1372، 215، 219). گاهی عقل راهی برای

¹ - تاریخ چاپ معاجم شناخته شده در کتابشناسی آمده است.

رسیدن به معرفت بیان می‌شود و در جای دیگری به عنوان منبع معرفت معرفی می‌شوند (جوادی آملی، 1372، 136 و 293).

در برداشت دیگری آمده است:

(....) گاه منبع معرفت به معنای متعلق معرفت شناخته می‌شود؛ همچون تاریخ، طبیعت، انسان، جهان و مانند این‌ها، گاه منبع معرفت به معنای قوای ادراکی یا راه‌ها و ابزارهای معرفت که از طریق آنها به تاریخ، هستی، آفریدگار، آفریده‌ها، انسان، جهان و مانند این‌ها معرفت می‌یابیم. مهم‌ترین این قوا یا راه‌ها عبارت‌اند از: حواس ظاهری، حواس باطنی؛ اعم از حافظه، تخیل و خیال، شهود، عقل و گواهی). (حسین زاده، 1394، 20) در این بیانات بین منابع، ابزارها و راه‌ها، تفکیکی مشاهده نمی‌شود. اگر چه بعد از گذشت چند دهه از طرح مسایل معرفت‌شناسی، در محافل علمی - دانشگاهی، انتظار تبیین چستی معرفت، منبع معرفت، ابزار معرفت، راه معرفت، و ... انتظار بی‌جایی نیست، به نظر می‌رسد تا زمانی که برخی دیدگاه‌ها، از اصل این است و جز این نیست پیروی کنند، مسأله‌ی مذکور، روز بروز در پیچ و خم سفسطه‌ها، سردرگم تر می‌شود.

به اعتقاد همه‌ی اصحاب معاجم، منبع محل جوشش و خروج شی است. محل زایش و تولید است که نه متعلق معرفت است که به آن معرفتی تعلق گرفته باشد، نه راه معرفت است که راهی و روشی برای دست‌یابی به معرفت باشد و نه ابزار و وسیله‌ای که با آن به معرفتی رسید. در این زمینه، برخی آثار علمی با ارزشی خلق شده است (1) که ضمن تبیین مسایل مختلف معرفت‌شناسی، بین منابع و ابزارها و ... تفکیک قائل شده است.

الگوی همبستگی:

در نهج البلاغه واژه‌هایی که بیان‌کننده‌ی مفهوم منابع معرفتی می‌باشند، چه آنهایی که از نظر معناشناسی، واژه‌های اصلی و مرکزی به حساب آمده، بر معنای مشخصی در هر شرایطی، دلالت داشته باشند و چه آنهایی که مصادیقی از واژه‌های اصلی بوده بر معانی و مفاهیم نسبی، مجازی و غیراصولی دلالت داشته باشند، پیوسته با واژه‌های مشخصی که مبین ابزارهای معرفتی‌اند، می‌آیند.

واژه‌های ابزار معرفتی نیز ممکن است اصلی و محوری و یا مجازی و نسبی باشند. چرا اینگونه است؟! ابزارها پیوسته از نوعی ارتباط و هماهنگی با منبع حکایت دارند. تا جایی که از مشاهده‌ی چند مورد از آنها می‌توان به این نتیجه رسید که مثلاً منبع معرفتی ویژه‌ی پیوسته با ابزار معرفتی ویژه‌ی می‌آید.

چنین تلازم و هماهنگی و ارتباط موجود بین واژه‌های مبین منبع و ابزار، الگوی همبستگی ذاتی نام می‌گیرد که حکایت‌گر رابطه‌ی بالای بین دو پدیده است. هدف از این الگو حصول معرفت و هدایت است و اگر چنین مقصودی در این هماهنگی حاصل نشد، آن ارتباط صرفاً یک همراهی ساده و تصادفی است، پس رسیدن به هدف شناخت، خود یک معیار قابل دفاع و امکان‌روشنی برای تمییز واقعیت این تلازم ذاتی از غیر آن است. مثلاً واژه‌ی (دل) اصلی‌ترین ابزار معرفتی برای منبعی چون وحی و عالم است که در آن به ایمان، یقین، تقوا، تعبد، خشیت، تصدیق، شهود، می‌توان اشاره کرد که به عنوان جانشین‌های مناسبی در مؤلفه‌ی معنایی آن جای می‌گیرند و حصول معرفت را امکان‌پذیر می‌کنند.

همبستگی (Correlation) با علیت (Causation) متفاوت است. در رابطه‌ی علی، اشیاء با یکدیگر رابطه‌ی علت و معلول دارند که در آن، وجود یک پدیده، باعث بوجود آمدن یا از بین رفتن پدیده‌ی دیگری می‌شود. اما در همبستگی بین دو متغیر رابطه از نوع علت موجب و موجد نیست، نوعی تأثیر و تأثر برای رسیدن به هدفی است. مثلاً منبع معرفتی تاریخ، علت اصلی و عامل موجدی ابزار معرفتی نیست. اما برای حصول شناخت و هدایت شونده‌ی نیازمند به وسیله و ابزاری چون عقل و صبر هست تا با هماهنگی درونی و ذاتی که با آن پیدا می‌کند به هدف این همبستگی - شناخت - برسد. بطور کلی هدایتی که در نهج البلاغه مورد نظر است، بندگی و تعبد خالصانه با بهره‌گیری از تعالیم انبیاء، امر به

معروف و نهی از منکر، شناخت‌شناسی مبدأ و معاد و در نهایت جلب رضایت الهی و به سعادت رسیدن است.

منبع معرفتی تاریخ

تاریخ آزمایشگاه بزرگی است که در آن بیشتر رخدادها، به آزمون رسیده، به بازنشسته است. سیر در زندگی گذشتگان و روشن کردن مسایل پیدا و پنهان و نقاط تاریک و روشن آن، همانند غفلت‌ها، تعافل‌ها و وقت‌شناسی‌ها و استفاده از فرصت‌ها، تجربه‌ی خوبی در اختیار زندگی انسان‌ها گذاشته، مسیری روشن و امید بخش برای زندگی آینده‌ی آنها ترسیم می‌کند. یافتن علل و عوامل شکست‌ها و پیروزی‌ها، مشاهده‌ی عواقب رفتار انسانی از ظلم و ستمی که کرده، طغیان‌ها و حق‌کشی‌هایی که در حق دیگران مرتکب شده، غرور و شهوت و هواپرستی‌هایی که دچارش شده، تا خود باوری‌ها، سربلندی‌ها و افتخاراتی که در سایه‌ی وحدت و اتحاد و عدالت پروری که نصیب برده و به استقلال و سعادت و هدایت رسیده است. و... رسالت همه‌ی این‌ها بر دوش تاریخ است. بعلاوه گذر زمان در حیات همه‌ی موجودات تأثیر گذار است و آنها را دچار تغییر و تحول می‌کند و این تحول همیشگی و مستمر است، اما تنها انسان می‌تواند در مسأله‌ی تأثیر زمان در پدیده‌های پیرامون خود فکر کرده و با عقل و هوش خود، دید واقع بینانه‌ای نسبت به آنها پیدا کند و در تعاملات خود با تحولات در گذر زمان با بصیرت رفتار کند. کسب تجارب گران با راز مسایل تاریخی که از آن بیشتر به عبرت‌گیری و پندآموزی یاد می‌شود. از این بابت اهمیت دارد که آدمی عمر محدودی دارد و نمی‌تواند بسیاری از چیزها را در دوران عمر کوتاه خود تجربه کند، بنابراین استفاده از تجارب گذشتگان، به منزله‌ی بهره‌وری از زمان و مدتی است که دیگران در دوران خود، در اختیار داشته، در آن زیسته و به نتایجی قابل انتقال رسیده‌اند. از جمله‌ی آن نتایج؛ کشف قوانین علت‌ها و معلول‌ها، یافتن قوانین عمومی تکامل جامعه هاست، که اگر به قول ابن‌خلدون، بتواند جستجوگر تجربه‌های تاریخی را از تقلیدگری صرف، به عقلانیت و تفکر ارتقاء دهد، استفاده‌ی واقعی و هدفمند از تجربه‌ها و عبرت‌آموزی اتفاق افتاده، فلسفه‌ی تاریخ رخ نموده است.

ابن‌خلدون به کیفیات اجتماع و تمدن و عوارض ذاتی آن استناد می‌کند و معتقد است که جستجوگر متن تاریخی، تنها با رخدادهای پراکنده‌ای مواجه نیست، بلکه با علل و عوامل و موجبات حوادث کار دارد تا به آگاهی برسد که چگونه خداوندان قدرت و دولت‌ها عمل کرده، بر طبیعت اجتماع انسانی چه گذشته است. حقیقت و فلسفه‌ی تاریخ از نظر ابن‌خلدون متکی بر چند پایه بنیادین است:

خبر دادن از عقلانیت اجتماع انسانی، عقلانیتی که او را به زندگی سیاسی و تأسیس جامعه می‌کشاند / کیفیت و اثراتی که این عقلانیت از خود بروز می‌دهد و به تناسب نوع عقلانیت، مجتمع سیاسی نیز متفاوت است؛ مثل تمدن، توحش، همزیستی، آرمان‌ها و عصبیت‌ها / نهادهایی که محصول آرمان‌ها و عصبیت‌ها هستند؛ مثل دولت‌ها، حکومت‌ها، حاکمیت مراتب و درجات این نهادها / هنرها، دانش‌ها و پیشه‌هایی که محصول تجمع سیاسی هستند / دیگر عادات و احوالی که نتیجه‌ی طبیعت عقلانیت این اجتماع است. (ابن‌خلدون، 1359، ج 1، 64).

از منظر نهج‌البلاغه، تاریخ در کنار موضوعاتی چون جهان، انسان، طبیعت، منبع علمی برای آگاهی است انطور که از متن نهج‌البلاغه بر می‌آید. در تاریخ اقوام گذشته و ملت‌های پیشین مسایلی وجود دارد که هر کدام برای زندگی در حال بشریت بسیار مفید و راهگشاست، آنها، چگونه با عدم درایت در مسأله‌ای، خود را به خاک مذلت نشانده و زنجیر وابستگی را به گردن کشیده‌اند. چگونه با برپا داشتن شعائر الهی، ارج و قرب یافته و نام و یادشان در تاریخ، ماندگار شده است! با تفکر و تدبّر در حال و روز آنها، می‌توان عبرت‌ها آموخت و آن را در زندگی خود بکار گرفت.

امام. شناخت تاریخی خود را از کجا به دست آورده است! همانطور که در نامه‌ی (31) می‌فرماید: (در کارهایشان نگر بسته و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام). این کار

چگونه صورت گرفته است؟ بدون شک علاوه بر تحقق فعل سیر کردن و دیدن، امام در معرفت تاریخی خود، منابعی در اختیار داشته است؛ (امام علیه السلام در شناخت تاریخی خود، بر چند منبع اتکا داشته است از جمله؛ قرآن کریم، تعلیم خاص، سنت نبوی، قرائت و آثار کهن. (شمس الدین، 1380، 12 - 15). امام در سال‌های پایانی حیات مبارک خود، دولتی بنا کرد بر پایه‌ی عدالت و خود در رأس این دولت و حکومت، حیاتی را رقم زد که برای همیشه تاریخ ماندنی و نمونه‌ای بی‌نظیر برای عبرت‌آموزی است. ملاحظات تاریخی امام، صرف نظر از گفتارهای سیاسی که در آن عنصر تاریخ بکار رفته باشد - بخش‌هایی را شامل می‌شود. از جمله توجه به احوال و اقوال پیشینیان مطالعه‌ی آثاری که از گذشته مانده است از مسایل و حوادث جزئی گرفته تا سنت‌ها و قواعد و قوانین کلی فلسفه‌ی تاریخ؛ نگاه دولتمردی اندیشه‌ورز و حاکمی با بصیرت و بینش عمیق که هدفی جز مردم و جلب رضایت الهی، ندارد.

منبع معرفتی تاریخ از نظر معناشناسی واژه‌های معرفتی، یک واژه‌ی مرکزی و محوری بوده، از واژه‌ها و مفاهیم همسو متنشابه دیگری در بافت‌های متنی عبارت‌ها و مؤلفه‌های معنایی مورد نظر، سود می‌برد. هر کدام از این واژه‌های همسو، مجازی و غیر اصلی، بُعدی از ابعاد ساختمان صوری منبع معرفتی تاریخ را تبیین کرده، در توسعه‌ی معنایی آن می‌کوشند. واژه‌هایی که می‌توانند چنین نقشی را در دایره‌ی معنایی منبع معرفتی تاریخ عهده دار شوند عبارتند از: عبرت، ذکر، مزارع القرون، ایام‌الله، فتنه، بلاغ، سرگذشت و خاطرات که هر کدام در فریگی این مؤلفه‌ی معنایی (تاریخ) دخیل هستند. امکان بررسی و تحلیل آن از جنبه‌های مختلفی همچون؛ مترادف بودن، متنشابه بودن و به نسبت تضاد و تقابلی که با هم دارند. وجود دارد. در نهایت معلوم می‌شود چگونه و با چه ابزاری می‌توان از منبع معرفتی تاریخ و مصادیق آن در نهج‌البلاغه، به شناخت و هدایت رسید.

ابزارهای معرفتی تاریخ

برخی از اعضای بدن آدمی، به جهت نیرویی که در آن نهفته و فعلی که از آن سر می‌زند، ابزار معرفتی محسوب می‌شوند از نظر کارکرد، وسایلی هستند که ما را به آگاهی و شناخت و کسب دانش می‌رسانند. ابزار معرفتی به معنای قوای ادراکی و یا مرحله‌ای از مراحل شناخت نیست. ابزار معرفتی، اندامی است که از هماهنگی با منبع معرفتی محصول شناخت را تولید می‌کند.

درباره‌ی منبع معرفتی تاریخ، ابزارهای معرفتی نهج‌البلاغه عبارت است از؛ حواس ظاهری (سمع و بصر)، عقل (علم، سؤال، لبّ، هوش، ذکاوت، قلب)، و دل (ایمان، عبادت، صبر، شکر، خشیت و خوف از عذاب آخرت).

واژه‌های مختصّ ابزار معرفتی و گاهی در معنای صرف یک قوه‌ی ادراکی - خارج از دایره‌ی همپیوستگی‌اش با منبع معرفتی - بکار می‌رود. همانند آنچه در خطبه‌ی (88) آمده است؛ (و کلّ ذی قلب بلیب و لا کلّ ذی سمع بسمیع و لا کلّ ناظر ببصیر) پس اگر قرار است (قلب و سمع و بصر) به مفهوم ابزار معرفتی بوده، در خدمت منبع معرفتی، دانشی تولید کند. باید (لبّ و قلب) در مفهوم فعل تعقل و تدبّر به کار رود. (سمع) در مفهوم فعل شنیدن و آموختن و درس گرفتن و (بصر) به معنای عبرت‌آموزی و هدایت یافتن باشد و گرنه این ابزارهای سه‌گانه صرفاً در معنای لغوی خود به کار رفته‌اند.

گاهی واژه‌هایی که به عنوان ابزار معرفتی به کار می‌روند. ممکن است فقط در جهت هدایت‌گری و یا هر هدف دیگری و برای مطلق معرفت باشد و جهت‌الگوی کاربری در این بررسی - هماهنگی ذاتی بین منبع معرفتی و ابزار معرفتی را برنتابد. به بیان دیگر؛ بدون اینکه در ابزاریت آن واژه تردیدی به وجود آید، با مقصود دیگری همخوان بوده، با کارکردی متفاوت، با قصد و نیت کاربرد متناسب باشد، (و من عیش شینا أعیی بصره و أمرض قلبه، فهو ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع بأذن غیر سمیعہ ... و إله لیبین أهله ینظر ببصره و یسمع بأذنه علی صحه من عقله و بقائه من لبه ... فلم یزل الموتی ببالغ فی جسده، حتی خالط لسانه سمعه فصار بین اهله لا ینطق بلسانه و لا یسمع بسمعه و ...)، (خطبه 109)،

هدف از ذکر این نکته، بیان این واقعیت است که؛ ابزارهای معرفتی نیز همانند منبع معرفتی، در برگیرندهی معنا و مفهوم اصلی، مرکزی و محوری و نیز؛ غیر اصلی، مجازی و نسبی می‌باشند. در اینجا نیز واژه‌های غیر اصلی، به عنوان واژه‌های جانشین، در مؤلفه‌های معنایی ابزارهای مخصوص منبع معرفتی (تاریخ)، حضور فعال داشته، در چگونگی حصول شناخت و هدایت نقش بازی می‌کنند، مثلاً؛ در معنای اصلی حواس ظاهری بیشتر واژه‌ی (سمع)، در معنای اصلی عقل، واژه‌هایی چون؛ (لَبٌّ؛ علم، سؤال، هوش، ذکاوت، قوه‌ی باز دارنده، قلب)، و در معنای اصلی دل واژه‌هایی چون؛ (ایمان، عبادت، صبر، شکر، خشیت و خوف از عذاب آخرت)، در نقش ابزارهای معرفتی غیر اصلی و مجازی و نسبی تاریخ، در حصول نتیجه‌ی شناخت، دخالت دارند.

بنابراین جهت تحقق ماهیت و حقیقت الگوی کاربری - همبستگی ذاتی بین منابع و ابزارها - بهتر است ابتدا منابع معرفتی - در اینجا منبع معرفتی تاریخ - شناسایی شده و از متن نهج البلاغه استخراج شود، سپس ابزارهای متناسب با آن، تعیین حدود شوند. گاهی عین ابزار معرفتی متناسب در عبارت ذکر نمی‌شود، بلکه واژه‌های دیگری در معنا و مفهوم آن و در هماهنگی با منبع معرفتی (تاریخ) نقش آفرین می‌شود؛ (إِنِّي وَلَمْ أَكُنْ عُمَرُتُ عَمْرَ مَن كَانَ قَبْلِي، فقد نظرْتُ فی اعمالهم و فکرْتُ فی اخبارهم و سیرت فی آثارهم ... فَعَرَفْتُ صَفْو ...)، (نامه 31). چنانچه از ترکیب‌هایی مثل؛ (نظرْتُ و فکرْتُ، سرْتُ، عرفْتُ) می‌توان به ابزارهایی پی برد که محصول نهایی آن‌ها در الگوی مورد نظر، عبرت‌آموزی از منبع معرفتی تاریخ است.

أ - سَمْع

واژه‌ی سمع دارای معانی مختلفی است؛ اُذُن، قوه سامعه (فراهدی، ج 1، 348) قوه فی الأذن بها تدرك الاصوات، المسموع، الذکر (انیس، 449) حسن السمع، الأذن، ما تسمعه، الذکر المسموع (معلوف، 351). ادراک مسموع (عسکری، 81). اذن، قوه سامعه (ابن منظور، ج 8، 162). نزدیک ساختن صدا به گوش به معنای قوه‌ی سامعه (ابن فارس، ج 3، 102). سمع، سیماع، استماع، مسمع؛ حاسه البصر (انطوان الیاس، 315).

در برخی از فرهنگ‌ها معانی؛ میل داشتن و اطاعت کردن نیز برای این واژه ذکر شده است که در اینجا کاربردی ندارد. مهم‌ترین کاربرد (سمع) به عنوان قوه ادراکی سامعه در همخوانی‌اش با منبع معرفتی تاریخ، به معنای قوه‌ی تعقل، تدبّر، تفقه و فهم و نیز سمع قلبی است که محصولی چون ایمان و تصدیق و هدایت به بار می‌آورد.

امام در خطبه‌ی غزّاء (83) بعد از آنکه می‌فرماید که در دنیا به شما فرصت داده شد و راه نجات به شما نشان داده شده تا به پیراهه نروید و فرصت کافی برای جلب رضایت الهی در اختیار داشتید، یادآوری می‌کند؛ (أولستم ابناء القوم و الأباء و اخواتهم و الاقرباء تحتذون أمثلتهم؟!؛ شما فرزندان و نزدیکان همانها هستید که نه تنها از حال و روز آنها درسی نمی‌گیرید بلکه به روش آنها می‌روید؛ در حالی که آنها رفته و جایگاهشان خالی مانده و از زمانی که در اختیارشان بود به درستی استفاده نکردند؛ (أین الذین عُمّر و افنعموا و عُلّموا ففهموا و أنظروا فلّهوا و سلّموا فتنسوا، أمهلوا طویلا ...). این سؤال امام هیچ پاسخی ندارد و قبل از هر کس او پاسخش را می‌داند.

سپس صاحبان عقل و خرد و فکر را مورد خطاب قرار می‌دهد که بدانید هیچ راهی برای بازگشت نیست و آنچه می‌ماند پند آموزی از سرنوشت گذشتگان است؛ (اولی الابصار و الأسماع و العافیة و المتاع! هل من مناص أو خلاص أو معاذ أو ملاذ أو فرار أو مَحار؟! أم لا؟). تأکید امام بر بسته شدن همه‌ی راه‌ها، با واژه‌هایی هم معنا، و جانشین و متشابه و مترادف بسیار گویا و روشن است، تا بدینوسیله پندگیرند. در عبارت‌های یاد شده، منبع معرفتی، تاریخ و عبرت‌آموزی از سرگذشت دیگران است.

ابزار معرفتی، بصر (دیدهی دل، بصیرت)، عقل (لَبٌّ و علم) و دل (ایمان و خوف از عذاب آخرت) می‌باشد. و محصول این همبستگی ذاتی بین ابزارهای معرفتی و منبع

معرفتی تاریخ، عبرت‌آموزی، هدایت و رضات است. این الگو در بیشتر عبارتهایی که در آن منبع معرفتی تاریخ و دیگر مصادیق آن مثل عبرت‌آموزی و ... به کار رفته باشد، کاربرد دارد.

ب - بَصْر

معنای (بصر) در فرهنگ‌های مختلف به قرار زیر است؛ به معنای چشم سر (فراهیدی، ج 7، 117) و (ابن درید، 312). علم و برهان (ابن فارس، ج 1، 253)، بصر به معنای رؤیت و عین آلت بصراست. (عسکری، 74). البصر، حاسه النظر، العین، العلم (معلوف، 40). البصر، العین، قوه الإبصار، قوه الادراک، (انیس، 59) بصر، حاسه النظر، حس بینایی، علم، تشخیص، ادراک، دریافت، احساس، مشاهده، بینش (انطوان الیاس، 65). مهم‌ترین معنای (بصر)؛ برهان، علم، تأمل، خطور قلبی، وضوح، اعتقاد قلبی و مفاهیمی نظیر آن است.

که به عنوان ابزاری معرفتی در هماهنگی‌اش با منبع معرفتی (تاریخ) به کار می‌رود. معنای چشم سر در اینجا کاربردی ندارد؛ (ألستم فی مساکن من کان قبلکم أطول اعمارا و أبقى آثارا و أبعد آمالا و أعدّ عیدا و أکتف جنودا)، آنانی که عمرشان نسبت به عمر شما درازتر بود و آثارشان پایدارتر و آرزوی بیشتری در دل داشتند. شمارشان بیشتر بود و سپاهیان‌شان فراگیرتر! همه رفتند و شما جای آنها را گرفته اید. در این ماجراها، مایه‌هایی برای تعقل، تفکر، خرد ورزی و پند آموزی است. بنابراین می‌فرماید: (فاعلموا و انتم تعلمون بانکم تارکوها و طاعنون عنها و اتعظوا فیها). (خطبه، 111). منبع معرفتی، تاریخ و آثار به جا مانده از گذشتگان است.

ابزار معرفتی، عقل و علم است

در الگوی این هماهنگی - تناسب ذاتی بین ابزارها و منابع - مشاهده می‌شود که ابزارها، همانند بسیاری دیگر از کاربردها، به صیغی امر یا نهی آمده است. امام در خطبه‌ی (89) می‌فرماید؛ نگاه کنید که چطور گذشتگان در گرو رفتار خود هستند. پیامبر(ص) چیزی به گوشتان نرسانده جز آنکه من نیز همان را به گوشتان می‌رسانم و گوش‌های شما امروز ناشنواتر از دیروز نیست. در آن زمان برای گذشتگان دیدگانی نگشوده و دل‌هایی نهاده بودند، جز آنکه همان را امروز به شما داده‌اند. به خدا سوگند پس از آن چیزی را به شما ننمودند که آنان نداشته باشند و چیزی را ویژه شما نداشتند که آنان را محروم گذاشته باشند؛ (فاعتبروا بها مُرتَهون و علیها محاسبون)

واژه‌های معرفتی جانشین و همخوان با منبع معرفتی تاریخ

در جاهایی از نهج البلاغه که امام علیه السلام با هدف اصلاح رفتارهای فردی و اجتماعی مردم و ترسیم آینده‌ای روشن‌تر، نگاه و توجهی مردم را متوجهی تاریخ ساخته تا از این طریق، به شناخت و آگاهی برسند. واژه‌های پرکاربرد خاصی به کار رفته است، همانند؛ عبرت، حذر، وعظ (اتعاظ)، آیه، ذکر، بلاغ و نظایر آن. چنین اصطلاحاتی یا مصادیقی از عبرت‌آموزی، به عنوان منابع معرفتی، زیر مجموعه‌ی منبع معرفتی کلی تاریخ قرار می‌گیرند و در یک همبستگی ذاتی و درونی با ابزارهای معرفتی ویژه‌ی این حوزه و بر مبنای الگوهای ساختاری ویژه‌ای همانند؛ ندا، تحذیر، اغراء، امر، نهی، هشدار و پردازش‌های دیگری همانند آن، در خدمت شناخت‌شناسی نهج البلاغه، قرار می‌گیرند. به برخی از این اصطلاحات که به عنوان واژه‌های جانشین و همخوان با منبع معرفتی تاریخ، مصداق آن واقع شده و در توسعه معناشناسی آن می‌کوشند، اشاره می‌شود:

أ - عبرت‌آموزی

عبرت در فرهنگ‌های لغت دارای معنای و مفاهیم متنوعی است؛ از ریشه‌ی (عبور) به معنای گذشتن از چیزی (فراهید، ج 2، 129). العبره، الاتعاظ و الاعتبار بمامضی (انیس، 58) پند گرفتن (فیومی، 390). تعبیر کردن رؤیا مثل تفسیر کردن خواب، به این معنا که از ظاهر آنچه در خواب دیده، گذر نموده به باطن آن برسد

(ابن منظور، ج 4، 529). عبور از ظاهر و رسیدن به باطن (راغب اصفهانی، 543) و در فارسی به معنای، پند، آموزش، آموزنده، اندرز و پندآموزی است (انطوان الیاس، 422). عبرت یکی از معانی لغوی آیه است و همانند آیه، از آن معرفتی حاصل می‌شود؛ با گذر از مشهود و ظاهر به امری نامشهود و باطنی، باید از ظاهر محسوسات و درک ظاهری آن‌ها گذر کرد و با اندیشه و تفکر به شناخت رسید. شناختی معقول و عبرت‌آموز - گفتنی است عبرت‌آموزی غیر از منبع معرفتی تاریخ، در دیگر منابع معرفتی همانند طبیعت، نفس انسان و عالم هم کاربرد دارد، آنهایی که با تعقل و تفکر بشر سرو کار دارد و از این بابت هم بسیار شبیه آیه است. شهید مطهری در گفتاری با استناد به قرآن می‌گوید؛ قرآن هم آیات خود را آیه می‌گوید و هم پدیده‌های طبیعی مثل خورشید و ... را ... که برای عبرت‌آموزی هستند. (مطهری، 1390، ج 26، 674).

عوامل عبرت‌آفرین این مجموعه منبع معرفتی تاریخ، متنوع است که نقش اصلی آنها در تلازم با ابزارهای معرفتی این حوزه، آگاهی بخش است؛ از قبیل حوادث مشخص و جزئی که در گذشته واقع شده تا قواعد و سنت‌ها و قوانین کلی و فلسفه‌ی تاریخ که قابل تعمیم به زمان حال و آینده است. سیر و سفر در مکان‌های زندگی اقوام گذشته و دیدن آثار بجا مانده از گذشته، تاریخ زنده، حوادث و رخدادهایی که در کتاب‌های تاریخی وارد شده و نگاه به پیرامون و حال و روز مسایل آن که رنگی از گذشته بر چهره دارد، و ... در عبرت‌آموزی دو نکته برجسته است. اول اینکه عبرت‌آموزی، نیازمند اندیشه‌ورزی و تفکر عمیق و نگاهی تیزبین و دلی بیدار است تا این امکانات به عنوان ابزارهای معرفتی در خدمت منابع عبرت‌آفرین قرار گرفته، در یک همبستگی ذاتی حصول معرفت را ممکن کن. فرمود؛ (لیست الرویه کالمعاینه مع الإبصار فقد تکذب العیون اهلها و لا یغش العقل من استنصحه. حکمت 281).

واژه (الرؤیه) در فرهنگ لغت به معنای (التفکر فی الامر) آمده است؛ (ابن منظور، ج 5، 383). واژه‌ی (إبصار) مصدر از فعل (أبصر) در فرهنگ لغت، هم به معنای مجرد خود آمده و هم به معنای (عِلْم) است؛ أبصر، بَصَرَ، رأی؛ دید، نگریست، درک کرد، مشاهده کرد، تشخیص داد. (انطوان الیاس، 65).

فرمود؛ اندیشیدن، چون دیدار با چشم نیست، زیرا گاهی، چشم‌ها به دارندگان آن دروغ می‌گویند، اما خرد، به کسی که از او طلب خیر خواهی کند، خیانت نمی‌ورزد. واژه‌ی (العیون) با واژه‌ی (العقل) در تقابل است زیرا هر کدام کارایی ویژه‌ای دارند که در غیریت با آن دیگری است. این کارایی دریافت متنی عبارت وارد شده است. در واژه‌ی (استنصَح) مفهوم نصیحت خواستن و مشورت کردن، نهفته است؛ استنصَحُ؛ عَدَّةُ نصیحا و النَّصیح هوالنَّاصِح، (انیس، 595)؛ طلب نصیحه، (انطوان الیاس، 708).

بنابراین دیدن با چشم در اینجا، معنی نمی‌دهد. در حکمت مورد نظر دست کم از دو نوع ابزار معرفتی؛ حواس ظاهری (چشم) و عقل نام برده شده و قدر و توان هر کدام برای کسب معرفت از منبع معرفتی عبرت‌آموزی، ارزشگذاری شده است. در نتیجه اگر ابزار معرفتی، وظایف خود را در همبستگی‌اش با منبع معرفتی، به خوبی انجام دهد، آثاری همچون پاک دینی، شناخت بهتر و سرانجام تقوای الهی به دست می‌آید که این معنا در (معاینه مع الإبصار و استنصَح) قابل برداشت است.

در بخشی از خطبه‌ی (221) آمده است؛ (ولئن عمیت آثاؤهم، انقطعت اخیارهم لقد رجعت فیهم ابصارُ العبر و سمعت عنهم آذانُ العقول و تکلموا من غیر جهات النطق، اشاره‌ی امام پر کسان‌ی است که از دنیا رفته و بازماندگان، با امکانات و ابزارهای عادی، می‌خواهند از آنها خبری به دست آورند که نمی‌توانند. می‌فرماید؛ و اگر چه آثار آنان ناپدید گشت و دیگر هیچ خبری از آنان نیست و درک موقعیت آنها با گوش و چشم ظاهری امکان ندارد. اما با دیدگان عبرت می‌توان به دیدن آنان بازگشت و با گوش خرد از آنان سخن شنید، آنان از راه دیگری غیر از زبان گفتار می‌گویند ... در بافت معنایی این عبارت، دو واژه‌ی (آثار) و (اخبار) با یکدیگر مترادف و مشابهت معنایی داشته. جانشین منبع معرفتی تاریخ بر محوری عمودی شده‌اند. سه ترکیب؛

(ابصار البصر) و (آذان العقول) و (التكلم من غير جهات النطق) نیز در بافت معنایی شناخته شده ابزارهای معرفی، بین خود ارتباط معنایی ایجاد کرده و مترادف هم شده‌اند. شاید از روی مفاهیم متقابل و متضاد آن‌ها در بُعد معناشناسی، بهتر بتوان مفهوم عبارتهای مترادف را رصد کرد. این واژه‌های متقابل عبارتند از؛ (البصر، الأذن، اللسان). که به عنوان واژه‌های اصلی و محوری در ابزار معرفتی زیر مجموعه‌ی حواس ظاهری، کارایی مشخصی داشته، از ظواهر اشیاء خبر می‌دهند، اما دیده‌ی عبرت بین، گوش هوش و زبان عقل، کارایی دیگری دارند که در تقابل با معنای محوری حواس ظاهری است. منبع معرفتی در این بخش از خطبه تاریخ با مفهوم عبرت‌آموزی است که به کمک ابزارها و وسایلی چون؛ عقل، خرد، دانش، لب و مفاهیمی شبیه آن، می‌توان از آن معرفت کسب کرد و به هدایت رسید.

این هدف با وجود همبستگی بایسته‌ی مذکور و تلازمی که بین منبع و ابزار وجود دارد، دور از دسترس نیست. پس باید به گذشته برگشت تا آینده را نگه داشت: (ولو اعتبرت بما مضى حفظت مابقی)، (خطبه 49) وگرنه اگر نتوانیم از گذشتگان بیاموزیم، طولی نخواهد کشید که آیندگان ما را مایه‌ی عبرت‌آموزی قرار خواهند داد؛ (و ائعظوا بمن كان قبلكم قبل أن يتعظ من بعدكم). (خطبه 32). در خطبه‌ی (182) آمده است:

(و إن لكم فى القرون السالفة لَعِبْرَةٌ. أین العمالقه و أبناء العمالقه؟ أین الفراعنه و أبناء الفراعنه؟ أین اصحاب مدائن الرّس، الذین قتلوا النبیین و أطفأوا سنن المرسلین و أحيوا سنن الجبارین! و أین الذین ساروا بالجیوش و هزموا الألوف و عسکروا العساكر و مدّنوا المدائن؟). (2)

در این خطبه امام امیرالمؤمنین برای تبیین پرداخت (القرون السالفة) بیش از ده عبارت مترادف به عنوان جانشین و متشابه آن بر محوری عمودی می‌آورند. این ترکیب‌ها، با توجه به معنا و مفهوم جانبی، فرعی و غیر اصلی خود، واژه‌ی مرکزی و محوری (القرون السالفة) را توضیح داده، وسعت معنایی آن را در بافت‌های متنی عبارتهای خاص خود، یادآور می‌شوند.

ترکیب‌های جانشین (القرون السالفة) در این خطبه عبارتند از: العمالقه، ابناء العمالقه، الفراعنه، ابناء الفراعنه، اصحاب مدائن الرّس، الذین قتلوا النبیین، الذین اطفأوا و اسنن المرسلین، الذین أحيوا سنن الجبارین، الذین ساروا بالجیوش و ... بی گمان، دوران‌های گذشته برای شما مایه‌ی عبرت است؛ عمالیق و فرزندان آنها کجایند! فرعونیان و فرزندان آنها کجایند! صاحبان شهرهای رس که پیامبران را می‌کشتند و سنت‌های فرستادگان خداوند را از میان می‌بردند و سنت‌های ستم پیشتگان را زنده می‌کردند کجایند! آنان که با سپاهیان راه افتادند و هزارها تن از دشمنان را شکست دادند و سپاهیان فراوان فراهم آوردند و شهرها بنا کردند!

منبع معرفتی در اینجا عبرت‌آموزی تاریخی است که از گذشته‌ی دور، درس‌ها می‌آموزد. ابزار معرفتی، اگر چه در ظاهر چیزی با این عنوان ذکر نشده، اما پندپذیری و درس گرفتن از موارد مذکور، جز با عقل، فکر، بینش، فکر، لب، چشم دل، ایمان واقعی و دیدن علل و عوامل حواث مذکور، ممکن نیست، که در الگوی هماهنگی بین منبع معرفتی و ابزار معرفتی، با استفهامی هشدار دهنده و بیدار کننده، تجلی یافته، تا آن هدایت و سعادتى که در مدّ نظر است، محقق شود.

ب - ذکرى

ذکر در لغت به معنای یادکردن است. هر یادآوری را با هر علتی - ذهنی، گفتاری، نوشتاری، اشارتی - ذکر گویند. در کاربرد معمولی (ذکر) به معنای یکی از قوای ذهنی انسان و مرتبط با حافظه و خاطره است. به این معنا که نفس انسان چیزی را که قبلاً شناخته و به ذهن سپرده است بوسیله‌ی آن حفظ می‌کند و در حاضر ساختن آن فعال است (راغب اصفهانی. 328). در کاربرد دینی و مذهبی، ذکر معنای الوهی یافته و حاکی از پیوند بنده با خالق و روابط بین آنهاست. امام علیه السلام فرمود؛ (حتکم على الشکر و افترض من ألسنتکم الذکر)، (خطبه 183). از دیگر معانی ذکر می‌توان به معنای چون؛

نماز، دعا، نیکنامی اشاره کرد (ازهری، ج 10، 94) و (فراهیدی، ج 5، 346) و نیز؛ الذکر، الصیت، الصلاه لله، الدعاء، الحفظ، الجری علی لسانه بعد نسیانه، (انیس، 313).
 واژه‌هایی مثل ذکر، ذکره، ذکری، تذکر، مفاهیمی شبیه هم داشته، در معناشناسی جایگزین یکدیگر می‌شوند. برخی (ذکری) را به معنای کثرت در ذکر گرفته‌اند. (راغب اصفهانی، 329) برخی هم آن را هم معنا با (عبرت) گرفته‌اند. (فیروز آبادی، ج 2، 94).
 در موضوعی همانند منبع معرفتی تاریخ، بیشتر جنبه‌ی عبرت آفرینی مصطلح (ذکر) مورد توجه است که با ابزار تفکر و تدبّر و تعقل برای انسان آگاهی بخش می‌شود، تا راه را از چاه تشخیص دهد.

در نامه (31) به امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

(أحی قلبک بالموعظه و أعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سیرفی دیارهم و آثارهم، فانظر فیما فعلوا و عمّا انتقلوا و این حلوا و نزلوا)

منبع معرفتی در این نامه، یادآوری اخبار و وقایعی است که در گذشته‌ی تاریخی بوقوع پیوسته و سیر در آنهاست.

برای مفهوم عبرت‌آموزی از منبع معرفتی تاریخ، فعل (ذکر) به صغیه‌ی امر آمده است. این فعل، دارای مترادف‌های دیگری است که در سیاق عبارت وارد شده، هر کدام بر محوری عمودی، جانشین فعل (ذکر) شده، در یافتی متنی، به توسعه‌ی معناشناسی حوزه‌ی مورد نظر افزوده‌اند، افعالی چون؛ آچی، أعرض، سیر، أنظر، هر کدام از این افعالی که به عنوان ابزار معرفتی در اینجا به کار رفته‌اند، یک معنای مرکزی مجزایی در فردیت خود دارند. اما در بافت معنایی و ساختمان صوری مذکور، بوژه با متعلقات بعد از خود، معنایی مشابهی با مفهوم (ذکر) پیدا کرده، مولفه‌ی معنایی مذکور را فریه کرده‌اند. هدف، یادآوری اخبار و وقایعی است که در گذشته‌ی تاریخی به وقوع پیوسته است، بنابراین (ذکری) همان تاریخ است که با ابزار معرفتی همچون قلب (ایمان، یقین، تعبد، خوف و خشیت) و عقل (تدبّر و تذکر و تفکر) می‌توان از این منبع معرفتی (تاریخ) معرفت کسب کرد و به هدایت رسید.

گاهی واژه‌هایی چون (ذکری)، (عبره)، جانشین‌ها، متشابهات و واژه‌های هم معنای آنها ذکر نشده، سیاق عبارت و کلام، مؤید منبع معرفتی (تاریخ) می‌شود؛ همانند آنچه در خطبه‌ی (83 - عراء) آمده است؛ می‌فرماید: در دنیا به شما فرصت کافی برای جلب رضوان الهی داده شده است تا به بیراهه نروید؛ (أولستم أبناء القوم و الأبناء و إخوانهم و الأقرباء تحتدون امثلتهم و ترکیون قِدَّتْهم و تطؤون جادَّتْهم!؟)
 در مورد واژه‌ای (احتذی) آمده است؛ احتذی: انتعل من الحدو، حدو النعل بالنعل، التقدير و القطع. ای تعملون مثل اعمالهم كما تَقْطَعُ إحدى النعلین علی قدر الأخری و الجذی، النعل (ابن منظور، ج 3، 97، 98).

قِدّه: القطعه من الشیء، الفرقه و الطریقه من الناس (ابن منظور، ج 11، 52). و فی التنزیل العزیر. (کتاب طرائق قِدا). (الجن/ 11). و در ترجمه‌ها به معنای؛ جاده. (امامی، 19/1)¹، راه (معادخواه، 93) و (افتخارزاده، 581) آمده است.
 آیا شما فرزندان همین قوم و پدران و برادران و نزدیکان آنان نیستید که مانند آنها گام بر می‌دارید و راه آنان را می‌پوید و پا در مسیر آنان می‌گذارید؟! واژه‌های (انباء القوم)، (الآباء)، (اخوان) و (الأقرباء) هم‌ردیف و جانشین (الاموات) شده‌اند. همانهایی که؛ (غودرفی محله الاموات رهینا و فی ضیق المصنوع وحیدا)، که در گورستان و در تنگنای گور تنها و انهداده شده‌اند.

شما فرزندان و نزدیکان همانها هستید که نه تنها از حال و روز آنها درسی نمی‌گیرید، بلکه به روش آنها می‌روید و متذکر نمی‌شوید؛
 (این الذین عَمَرُوا قَنَعُوا و عُلِمُوا قَقَهَمُوا و انظروا قَلَهُوا و سَلَمُوا و تَسَوُوا و ...).
 کجا رفتند آنان که عمر یافتند ولی به شادکامی سر کردند و یادشان دادند و آنها

¹ - ترجمه‌ها و شرح‌ها و تفسیرهای نهج البلاغه در متن بدون تاریخ ارجاع داده شده است. تاریخ آنها در کتابنامه آمده است.

دریافتند و مهلت به آنها داده شد و عمر را به بازیچه گذراندند و تندرستی داشتند و از یاد بردند (... سپس صاحبان عقل و خرد را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: (أولى الأبصار و الأسماع و العافیه و المتاع! هل من مَناص أو حَلاص أو مَعاد أو فرار أو مَحار؟! أم لا؟). هدف ذکر این واقعیت است که اگر چشم بصیرت، گوش هوش و سلامتی داشتید و از عقل و تدبیر برخوردار بودید، به فکر راه فرار و نشانه خالی کردن نبودید! تاکید اما بر بسته شدن همه‌ی راه‌ها در صورت فقدان عقل و تدبیر می‌باشد، با واژه‌هایی که بار معنایی معادل و مترادف داشته، به جای یکدیگر کاربرد دارند، همچون؛ مَناص، خلاص، معاد، فرار و محار، ای دیده و ران وای دارندگان گوش! وای تندرستان و برخورداران! آیا گریزگاه و رهایی یا پناهگاه و جای امن یا جای گریز و بازگشت هست یا نیست؟! در عبارت‌های یاد شده، منبع معرفتی تاریخ و عبرت‌آموزی و ذکری است. ابزار معرفتی هم بصر و گوش و داشتن سلامتی و برخورداری از عقل و هوش و تفکر و هم ایمان و تعبد است. بنابراین هر سه نوع ابزار معرفتی برای بهره‌مندی از منبع معرفتی تاریخ پیشنهاد می‌شود تا از طریق هماهنگی و همبستگی بین منبع و ابزار به شناخت و هدایت و سعادت برسد.

علاوه بر دو اصطلاح عبرت و ذکری در همخوانی شان یا منبع معرفتی تاریخ، واژه‌ها و اصطلاحات دیگری هم در این زمینه، با همان اهمیت اما در حجمی محدودتر، در نهج البلاغه به کار رفته است. به چند تای آنها اشاره‌ای می‌شود؛

ج - مَصارع القرون

می‌فرماید: (واعتبروا بما قد رأيتم من مَصارع القرون قبلکم). (خطبه 161).

(مصارع) جمع مصرع: هم به معنای مرگ، سقوط دمار و هلاکت است که در این معنای (مصدر رمیمی) است و هم به معنای مکان سقوط و مکان تباهی است که در این معنا (اسم مکان) می‌باشد. (انطوان الیاس، 370) ریشه‌ی آن (صرع) به معنای (الطرح علی الارض) است. (معلوف، 422).

و در مورد (القرون) آمده است:

قرون جمع (قرن)، القرن بین الزمان؛ مائه سنه (انیس، 731). و نیز؛ اهل زمان واحد، قیل هوماخوذ من الاقتران فکانه المقدر الذی یقترن فیهِ اهلُ ذلک الزمان فی اعمارهم و احوالهم، أمّه بعد أمّه (معلوف، 625). بنابراین اصطلاح (مصارع القرون) دارای معنای زیر است:

سرگذشت پیشینیان (فولادوند، 206) مهالک گذشته (موسوی گرمارودی، 539) آنچه بر گذشتگان رفته (دشتی، 217) سرنوشت و سرگذشت پیشینیان (آیتی، 375) به خاک مرگ افتادن گروه‌ها (جعفری، 233). سرگذشت هلاکت بار گذشتگان. (استاد ولی، 230) تباه شدن مردم روزگارهای پیشین (فیض الاسلام، 517). قربانگاه‌های قرون پیشین (مکارم، ج 6، 274) نابودی پیشینیان (ابن میثم، ج 5، 219). واژه‌ی (مَصْرَع) استعاره دارد و معنا و مفهوم آن با مضاف الیه آن معلوم می‌شود.

مصارع جنوب: پهلوهای به خاک خفته (آیتی، 572) مصارع الهوان؛ بزنگاه‌های خواری و رسوایی (افتخار زاده، 136) مصارع العقول، در (اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع)، (حکمت 219) قربانگاه خرده‌ها را بیشتر آنجا توان یافت که برق طمع‌ها بر آن تافت (شهیدی، 398). از نظر معناشناسی واژه‌های بعد از (مصارع) بر محوری افقی هم‌نشین با آن شده و با مجاورت و براساس روابط اجزای حاضر، یک پیام قریب المعنی دارند.

و از آنچه در قرن‌های گذشته از مهالک پیش از خویش دیده‌اید. پند بگیرید.

در توضیح و توصیف مهالک گذشته که شایسته‌ی امعان نظر است امام امیر المؤمنین در این خطبه،

چند مورد پند آموز را معرفی می‌کنند:

قد تزیلت اوصالهم؛ که چگونه پیوندشان برگسیست/ و زالت ابصارهم و اسماعهم؛ دیدار و شنیدارشان نابود شد/ و ذهب شرفهم و عرهم؛ شرف و عزتشان از میان رفت / و

انقطع سرورهم و نعیمهم؛ و شادمانی و نعمت‌هایشان پایان پذیرفت/ فیدلوا بقرب الاولاد فقدّها و بصبحة الأزواج مُفارقتها؛ و به جای نزدیک شدن به فرزندان از آنان دور و به جای همنشینی با همسران به جدایی از آنان مجبور شدند / لایتفاحزون و لایتناسلون و لا یتزاورون و لایتحاورون؛ دیگر نه به هم افتخار می‌کنند و نه فرزند می‌آورند و نه به دیدار یکدیگر می‌روند و نه با هم سخن می‌گویند.

هر کدام از عبارتها و مفاهیم مذکور، توصیفی از (مصارع القرون) بوده، در تعریفی بافتی یا متنی در گسترش مؤلفه‌ی معنایی آن می‌کوشند. در خطبه‌ی مذکور (161)، اصطلاح (مصارع القرون) مصداقی از منبع معرفتی تاریخ و مترادف با آن بر بستر عبرت‌آموزی و پندگیری است. ابزارهای معرفتی آن نیز؛ تعقل، تفکر و نیز ایمان و تعبد است. از همبستگی ذاتی بین منبع و ابزارها (ی مذکور)، شناخت، هدایت و سعادت، مورد انتظار است.

د - ایام الله

اتفاقات گذشته و هر آنچه در سرگذشت بشر به تاریخ پیوسته و تاریخی شده است، موجباتی برای عبرت‌آموزی است اگر اندوه، تلخی و شکست است، شادی، شهادت و پیروزی هم هست که هر کدام به میزان تأثیر است مثبت و منفی، شایسته‌ی امعان نظر است، از جمله‌ی آنها (ایام الله) است. امام علیه السلام در نامه‌ی (67) که برای قثم بن عباس فرماندار خود در مکه می‌فرستد می‌فرماید؛ (اما بعد، فأقم للناس الحج و ذکرهم بایام الله و ...) در خطبه (222) هم، هنگامی که (آیه 37 سوره‌ی مبارک نور) را تلاوت می‌کنند (يُسَبِّحُ لَهَا فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ، رجال لاتلهيهم تجاره ولابيع عن ذكرالله) فرمود: (و ما بَرِحَ إِلَهٌ - عَزَّتْ أَلَاؤُهُ - فِي الْبَرِّهِ بَعْدَ الْبَرِّهِ وَ فِي أَرْزَامِ الْقَتَرَاتِ عِبَادُ نَاجَاهِمِ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ فَاسْتَصْحَبُوا بِنُورِ يَقْظِهِ فِي الْإِبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَ الْآفْتِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ...). (خطبه 222)؛ و پیوسته خدای را - که بهره و بخشش‌های او ارجمند است - در هر پاره‌ای از روزگار در بی‌پاره‌ای دیگر و در زمان‌های میان آمدن دو پیامبر، بندگانی است که در اندیشه آنان به راز گفتن با ایشان پرداخته و در ژرفای خردهایشان با آنان سخن گفته است.

پس ایشان با کسب نور از بیداری چشم و گوش و دل، روزهای (بخشش و کیفر) خدا را به مردم یادآور می‌شوند.

ذیل آیه پنج سوره‌ی ابراهیم علیه السلام (و لقد ارسلنا موسى بآياتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور و ذکرهم بایام الله) آمده است؛ ایام الله، حوادث عظیم و لطف بر مؤمنان و قهر بر کافران است (الهی قمش‌های، 1382، 255). در ترجمه و تفسیر پیام امام نیز همین معانی برای ایام الله ذکر شده است. (مکارم ج 11، 313). پس ایام الله، ایام نعمت و نعمت بشر است.

این اصطلاح در ترجمه‌ها و تفسیرهای مختلف به صورت‌های زیر ترجمه شده است: روزهایی که خداوند حوادث ناخوش را بر سر بندگان آورده یا آنان را به هلاکت رسانده است (استاد ولی، ذیل صفحه 457، ترجمه نامه 67) و در جای دیگر؛ ایام الله؛ روزهای پیروزی و شکست که خدا پیش آورده، (استاد ولی، همان، ص 342، ترجمه خطبه‌ی 222). روزهای بخشش و کیفر خدا (جعفری، م. م. 350، خطبه 222) و روزهای خدا. (همان، 477، ترجمه نامه 67). ایام نعمت و نعمت (شهیدی، 509، تعلیقات بر خطبه‌ی 222) و (همان، 534، تعلیقات بر نامه‌ی 67).

خداوند که بهره و بخشش او ارجمند است، همیشه در بخشی از زمان، پس از بخشی دیگر و در زمان‌های خالی از پیامبران، بندگانی داشته است که با آنان در اندیشه‌ی آنها به رازگویی پرداخته و در ژرفای خردهایشان با آنها سخن گفته است و آنها با کسب نور از بیداری چشم و گوش و دل، ایام الله را به مردم یادآور می‌شوند و آنها را از جایگاه الهی بیم می‌دهند. مانند راهنمایان در بیابان‌ها که به رهروان، راه نشان می‌دهند.

در حدیثی از پیامبر اکرم روایت شده است که ایشان - صلی الله علیه و آله - فرمودند: (ایام الله تعماؤه و بلاؤه و مثلاؤه سبحانه)؛ ایام الله روزهای نعمت آزمایش و کیفر

سخت‌بندگان است (مجلسی، 1403، ج 67، 49). روزهایی که لطف خداوند شامل حال بندگانش می‌شود یا از دشمنان آنها، انتقام گرفته می‌شود. واژه‌ی (عباد) در این خطبه (222)، به چه کسانی اطلاق می‌شود؟ ممکن است اشاره به اوصیای انبیاء باشد که در فطرت‌ها همواره وجود داشته‌اند و حقایق را از طریق الهامات قلبی، از ساحت قدسی الهی می‌گرفتند و به بندگان می‌رساندند، نیز ممکن است اشاره به مردان صالح و مخلص و عارف و بصیری، غیر از انبیاء و اوصیاء باشد که با الهامات الهی و تأییدات ربانی به صراط مستقیم الهی، واقف می‌شوند و سعی در هدایت دیگران دارند و نیز شاید هر دو گروه را شامل شود (مکارم، 1391، ج 8، 348). نقش این بندگان خالص و مخلص خداوند، طبق فرموده‌ی امام این بود که؛ خداوند حقایق را به فکر آنها الهام می‌کرد و با عقل و اندیشه‌ی آنها سخن می‌گفت، تا آنها در پرتو این الهام و لطف خداوندی؛ بیداری چشم‌ها و گوش‌ها و قلب‌ها را رقم بزنند/ مردم را به یاد ایام الله بیندازند/ مردم را از مقام عظمت خداوندی بیم دهند/ تاریکی‌ها را روشن ساخته و شبهه‌ها را رفع کنند. در اینجا (ایام الله) در ساختمان صوری کلام، از نظر معناشناسی با چند مفهوم دیگر مترادف شده، ابعاد گسترده‌ای یافته است. مثلاً ایام الله همان روزهایی است که در آن، چشم‌ها بیدار شده، شبهه‌ها زدوده می‌شود و... بنابراین ایام الله در مؤلفه‌ی معنایی تاریخ، به عنوان تجربه‌ای با ارزش می‌تواند مصداقی از عبرت و ذکری باشد که در هر برهه‌ای از زمان می‌توان از آن استفاده کرد و به معرفت و هدایت رسید.

ابزارهای لازمی آن - همانطور که در خطبه آمده است، هم از دل است و هم از عقل، و اگر از حواس ظاهری هم سخنی رفته است در واقع چشم و گوش قلبی و درونی است، که مثلاً با چشم ظاهر نمی‌شود از این منبع معرفتی، معرفت کسب کرد. پیوند بین منبع معرفتی ایام الله و ابزارهای معرفتی آن، یک پیوند ارتباطی همبسته و درونی است. تنها در این صورت است که حصول معرفت و هدایت ممکن می‌شود.

فتنه

... بی‌گمان فتنه‌ها با پیروی از هوای نفس و بدعت‌گذاری، در احکامی آغاز می‌شود که در آنها با کتاب خداوند، مخالفت می‌گردد و براساس آنها، برخی از مردم با برخی دیگر، بیرون از دین خداوند، دوست می‌شود. اگر باطل هیچگاه با حق نمی‌آمیخت، از چشم حق طلبان، پنهان نمی‌ماند، چنانکه اگر حق از آمیزش با باطل مصون می‌ماند، زبان دشمن خوبان در مورد آن، کوتاه می‌گردد. اما اگر مشتی از حق و مشتی از باطل را بگیرند و با هم بیامیزند، اینجاست که شیطان بر دوستداران خویش چیره می‌گردد و تنها کسانی که پیشاپیش برای آنان از سوی خداوند نیکی مقرر است، (سوره مبارک انبیاء/ 104) رهایی می‌یابند. (خطبه 50) واژه‌ی فتنه در فرهنگ لغت به معانی زیر آمده است؛ الفتنه: الابتلاء و الامتحان والاختبار و اصلها مأخوذ من قولک؛ فتنن الفیضه و الذهب اذا أدبتهما بالنار لتمييز الرّدى من الجید، و فی الصحاح اذا ادخلته النار لتنظر ما جودته. (ابن منظور، ج 10، 178). و در فارسی به معنای: نادانی، حماقت، دلربایی، فریبندگی، جادویی، افسونگری، بی‌دینی، شورش، آشوب، فساد، مصیبت، پریشانی، رسوایی، سخن چینی، ننگ (انطوان الیاس، 492) آمده است.

واژه‌ی فتنه در معناشناسی با بسیاری از معانی واژه‌ی معرفتی تاریخ مترادف و مشابهت معنایی پیدا کرده، به عنوان یک تجربه تاریخی (منبع معرفتی) با ابزارهای معرفتی ویژه‌ای، هماهنگی و همبستگی برقرار نموده، در خدمت شناخت‌شناسی مفاهیم نهج‌البلاغه قرار می‌گیرد. به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود؛ در خطبه‌ی (89) آمده است:

1 - (أرسله علی حین فتره من الرّسل و طول هجعه من الامم)، (فتره) چند معنا دارد؛ فاصله، مدت، وقت، وقفه، فترت، (انطوان الیاس، 491). (هَجَعَه)؛ خواب (زمانی، 171) و (دشتی، 150). خداوند او (پیامبر (ص)) را هنگامی فرستاد که در فرستادن پیامبران، گسستی پیش آمده بود و امت‌ها در خواب غفلتی دراز فرو رفته بودند.

2 - (و اعتزام من الفتن و انتشار من الامور و تَلَطُّ من الحروب).
اعتزام الامر و عليه و اراد قطعه (معلوف، 504) تَلَطَّت النَّارُ: تَلَهَّيْتُ. (انيس، 827).
فتنه‌ها پای می‌فشرده‌اند، رشته‌ی امور از هم گسیخته بود و لهیب جنگ‌ها زیانه می‌کشید.
3 - (والدنيا كاسفه النور، ظاهره الغرور). در جهان نوری به چشم نمی‌خورد. فریب در جهان آشکار بود.

4 - (علی حین اصفرار من ورقها و ایاس من ثمرها و اغورار من مائها، قد درست منائر الهدی و ظهرت اعلام الرّدی). در اینجا جهان به درختی تشبیه شد. سپس درخت حذف شده، برخی از لوازم آن در قالب پنج عبارت استعاری زیبا آمده است و از نظر معناشناسی پنج پردازش مذکور، توصیفاتی برای درخت جهان بوده، مؤلفه‌ی معنایی آن را توضیح می‌دهد؛ (جهان درختی بود) با برگ‌های زرد خزان‌ی و بی‌آنکه به بار دادن آن امید باشد، آبش خشک، چراغ‌های راهنمایش ناپدید و نشانه‌های تباهی در آن پدیدار بود.

5 - فهی مُتَجَهِّمَةٌ لاهلها، عابسه فی وجه طالبها
تَجَهَّمَةٌ وَ تَجَهَّمٌ لَهُ كَجَهْمَةٍ؛ اِذَا اسْتَقْبَلَهُ بوجه كَرِهٍ (ابن منظور، ج 2، 403)
جهان با جهانیان ناخوش رو بود و روی از چهره‌ی جهانخواهان درهم می‌کشید.

6 - (ثمرها الفتنه و طعامها الجيفة و شعائرها الخوف و دثارها السيف).
میوه‌اش آشوب و خوراکش مردار، درونش ترس و برونش شمشیر بود.
واژه‌ی (فتنه) در ابتدای خطبه با واژه‌ی (هجعه) مترادف و هم معنا شده و با نیت جایگزینی برای آن بر محوری عمودی، در بافت عبارت وارد شده است. عبارت‌ها و پردازش‌های بعدی، هم توصیفاتی برای آن دو واژه، با معنا و مفهوم اختصاصی خود می‌باشند که در دایره‌ی مفهومی این دو واژه و در گسترش معنایی آن دو مشارکت جست، در خدمت فریبگی آن در آمده‌اند. با این پردازش‌ها می‌توان ویژگی‌های بروز و استقرار فتنه را بر شمرد.

بعد از ذکر این توصیفات، امام مردم را به عبرت گرفتن فرا می‌خواند و می‌فرماید:
(فاعتبروا عبادُ الله و اذكروا تیک التي اباؤکم و اخوانکم بهائمٌ تهنون و علیها مُحاسِبون).
ای بندگان خدا! عبرت بگیرید و از چیزهایی که پدرانتان در گرو آنهایند و برای آنها حساب پس می‌دهند یاد کنید!

در ادامه، امام برخی دیگر از ویژگی‌ها و ساختار فتنه را بر می‌شمارند، تا آخر این خطبه امام، سه بار قسم یاد می‌کنند؛ یک بار به جان خود و دوبار بخداوند که ... شما هنوز فرصت دارید به خود آید و برگردید!

1 - (ولعمری ما تقادمت بکم ولا بهم العهود و لا خلت فیما بینکم و بینهم الأحقاب و القرون و ما انتم الیوم من یوم کنتم فی اصلاهم ببعید). به جان خودم سوگند! هنوز میان شما و آنان دیری نگذشته و روزگاران و قرونی به سر نیامده است و شما امروز، از روزی که در پشت پدرانتان بودید، چندان دور نیستید.

2 - (والله ما اسمعکم الرسول شیئاً إلاوها انذا مُسمِعکموه و ما اسماعکم الیوم ...).
سوگند بخداوند، پیامبر گفتاری به گوشتان نرساند، مگر آنکه اینک من امروز به گوش شما می‌رسانم. گوش‌هایتان امروز ناشنواتر از دیروز نیست، برای گذشتگان، دیدگان و دل‌هایی جز همین‌هایی که امروز به شما داده‌اند. نهاده بودند.

3 - (ووالله ما بصرتم بعدهم ...). سوگند به خداوند! پس از ایشان (رسول الله). چیزی را که آنان نمی‌شناختند به شما نشان نداده‌اند و چیزی را که آنان از آن محروم بودند، برای شما نگزیده‌اند.

در انتهای خطبه نیز امام برخی دیگر از ویژگی‌های فتنه را با تشبیهاتی بسیار زیبا و سجعی گوش‌نواز بیان می‌کنند (و لقد نزلت بکم البلیه جائلاً خطائماً. رخا یطانها، فلا یغتر تکم ما اصبح فیه اهل الغرور، فاتما هو ظل ممدود إلى أجل معدود) بی‌گمان هجوم بلا (ی فتنه) بر شما چون مرکبی بی‌لگام است که تنگی سست دارد. آنچه فریب خوردگان در آن فریفته می‌شوند شما را نفریبید! این سایه دراز است که دیر نمی‌پاید ... تمثیل زیبایی از خورشیدی که در حال غروب کردن است و سایه‌ها، دم به دم بلند و بلندتر می‌شود و بزودی از بین خواهد رفت.

امر فتنه، عاملی برای عبرت‌آموزی و ذکر و یادآوری تجارب گذشته و جایگزینی برای منبع معرفتی تاریخ است. ابزارهای معرفتی آن نیز در پردازش‌های متنوعی آمده است؛ (اعتبروا، اذکروا، لایُعزَّزکم، بها مرتهنون، علیها مُحاسِبون، و ما انتهم ... بیعید، مُسمِعکموه، قدا عطینم، بُصِّرتم، أَصِفنم). هر کدام مبین نوع خاصی از ابزارهای معرفتی است که در مجموع حواس، عقل و دل را در بر می‌گیرد و دلالت بر عقل، هوش، خرد، بینش، چشم و گوش درونی و ایمان و تعبد دارد.

نتیجه:

واژه‌ی تاریخ در معناشناسی واژه‌های معرفتی، یک واژه‌ی اصلی و محوری در مؤلفه‌ی معنایی متشکل از واژه‌های غیر اصلی و نسبی‌ای همچون، عبرت، ذکری، مصارع القرون، فتنه، ایام الله، سرگذشت‌ها و سرنوشت‌ها می‌باشد. هر کدام از واژه‌های مذکور در هر دو معنای اصلی و غیر اصلی خود، در بافت متنی عبارات‌های مربوط، در موقعیت‌هایی چون؛ تشابه، ترادف، تضاد و تقابل، مصادیق مختلفی را در بر می‌گیرند و در مجموع به توسعه‌ی معنایی واژه‌ی اصلی می‌افزایند.

ابزارهای معرفتی تاریخ هم که شامل واژه‌های اصلی و محوری (حواس ظاهری، عقل و دل) می‌باشند.

همانطور که گذشت، در معناشناسی مؤلفه‌های معنایی خود، از واژه‌های غیر اصلی و نسبی، سود می‌برند که هر کدام در زنجیره‌ی کلامی مزبور مشارکت جسته، حصول معرفت را ممکن می‌کنند. از واژه‌های غیر اصلی ابزارهای معرفتی ویژه‌ی منبع معرفتی تاریخ می‌توان به واژه‌های سمع، لب، علم، سؤال، هوش، ذکاوت، قوه‌ی باز دارنده، قلب، ایمان، عبادت، صبر، شکر، خشیت و خوف از عذاب آخرت، اشاره کرد. در این جستار به چگونگی ارتباط بین منبع معرفتی تاریخ و ابزارهای معرفتی مختص آن، پرداخته شد و معلوم شد که آن ارتباط از نوع ارتباط همبستگی ذاتی بین منبع و ابزار است. به این معنا که منبع معرفتی تاریخ نیازمند ابزار خاصی است تا حصول معرفت ممکن شود. در این ارتباط، ابزارها پاسخ متغیری را که در همبستگی خود با منبع ایجاد شده است. تحلیل و تفسیر می‌کنند. پاسخ؛ حصول معرفت، هدایت شونددگی، گام سپاری بر مسیر تعبد برای رسیدن به سعادت و شناخت مبدأ و معاد، تعهد داشتن به مسئولیت‌های انسانی و برخورداری از رضوان الهی است که منتهای توفیق در بندگی است.

یادداشت‌ها

- 1 - از جمله‌ی آنها کتاب با ارزش معرفت‌شناسی در قرآن است از دکتر محمد تقی فعالی، ناشر؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، شماره‌ی انتشار: 341 - قرآن پژوهی 34. چاپ اول زمستان 1394، قم، و نیز مقاله‌ی؛ الگوی استخراج نظام مند منابع و ابزارهای معرفت از قرآن کریم، علی مولایی، مهدی گلشنی. مجله ذهن، 1396.
 - 2 - العملاق، الطویل و الجمع عمالِق و عمالِقَه و عمالِق (الأخیره نادره) و عمَلِق و عمَلِق عمَلِق و عمَلِق: أسماء و العمالِقَه من عادٍ: و هم بنو عملاق، قال الأزهری: عملاق ابوالعمالِقَه و هم الجبابره الذین کانوا بالشّام علی عهد موسی علیه السلام. و فی حدیث خَبَاب: أنه رأى ابنه مع قاصٍّ فأخذ السُّوط و قال: أَمع العمالِقَه؟ هذا قرنٌ قد طَلَع؛ قال ابن الأثیر: العمالِقَه الجبابره الذین کانوا بالشّام مِن بقیه قوم عادٍ، قال: و یقال لمن یخدعُ الناس و یخلبُهُم عملاق.
- قال، و العملقه التعمیق فی الکلام، قَسَبَهُ القِصَّاصَ بِهِم لِمافی بعضم من الکبیر و الاستطاله علی الناس، أو بالذین یخدعونهم بکلامهم و هو اشبه. الجوهري: العمالِق و العمالِقَه قوم من ولدِ عمَلِق بن لاوَدَ بن إِرَمَ بن سام بن نوح، و هم أمم تفرّقوا فی البلاد. (ابی منظور، ج 9، 403).
- الرَّسُّ؛ بئر لثمود. و فی الصحاح؛ بئر کانت لیقیه من ثمود و قوله عَرَّوَجَلٌّ؛ و اصحاب الرَّسِّ. قال الزجاج: یروی أن الرِّسَّ ديار لطائفه من ثمود. قال: و یروی أن الرِّسَّ قریه بالیمامه یقال لها قَلَج. و یروی أنَّهم کذبوا تَبِیْهُم و رَسَّوْهُ فی بئرِ ای دَسَّوْهُ فیها حتی مات و یروی أن الرِّسَّ بئر، و کل بئر عند العرب رَسٌّ . (ابن منظور، ج 5، 210).

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه

- آیتی، عبدالحمید، نهج البلاغه امیر المؤمنین علی علیه السلام، چاپ پانزدهم، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، 1379.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه (العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی سلطان الاکبر). ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1375.
- ابن درید الازدی، ابی بکر محمد بن الحسن، جمهره للغه، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت. دارالکتب العلمیه، 1426ق.
- ابن فارس، ابی الحسن احمد بن فارس بن ذکریا الرازی، معجم مقاییس اللغه، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1420ق.
- ان منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دارصادر، 1414ق.
- ابن میثم بحرانی، کمال الدین بن میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، مترجمان، سید محمد صادق عارف و حبیب روحانی، چاپ پنجم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، 1391.
- ازهری، ابومنصور محمد بن احمد، تهذیب اللغه، تحقیق، محمد علی نجار و عبدالسلام محمد هارون، تهران مؤسسه الصادق (ع)، 1382.
- استاد ولی، حسین، نهج البلاغه، چاپ هشتم، تهران، انتشارات اسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، 1392.
- افتخارزاده، محمود رضا، نهج البلاغه، تهران، نشر روزگار، 1379.
- امامی، محمد جعفر و محمد رضا آشتیانی، شرح فشرده بر نهج البلاغه، ترجمه، اشرف، ناصر مکارم شیرازی، قم، مطبوعاتی هدف، 1356.
- انطوان الیاس، الیاس، القاموس العصری (فرهنگ نوین)، ترجمه و اهتمام، سید مصطفی طباطبایی، چاپ نهم، تهران، کتابفروشی اسلامی، 1373.
- انیس، ابراهیم، الزملاء (منتصر، الصوالحی و خلف الله احمد)، المعجم الوسیط، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1372.
- جعفری، سید محمد مهدی، نهج البلاغه، سخنان، نامه‌ها و حکمت‌های امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، 1389.
- جعفری، محمد تقی، نهج البلاغه امیر المؤمنین علی علیه السلام، به اهتمام علی جعفری، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، 1380.
- جوادی آملی، عبدالله، شناخت‌شناسی در قرآن، تهران، نشر فرهنگ رجاء، 1372.
- حسین زاده، محمد، منابع معرفت (کاوشی در ژرفای معرفت). قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1394.
- دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم، انتشارات آفرینه، 1393.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ج اول، تحقیق؛ صفوان عدنان داودی، دمشق، دارالشامیه، 1412ق.
- زمانی، مصطفی، نهج البلاغه امام علی علیه السلام، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات نبوی، 1379.
- شاکر، محمد تقی و مهدی یار محمدی، چیستی معرفت، منابع و ارزش‌گذاری آن در کلام امام علی علیه السلام، فصلنامه‌ی پژوهش‌های نهج البلاغه، سال نوزدهم، تابستان 1399، شماره 65، 83 - 103.
- شمس، منصور، آشنایی با معرفت‌شناسی، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، 1382.
- شمس الدین، محمد مهدی، حرکت تاریخ از دیدگاه امام علی علیه السلام، ترجمه؛ محمدرضا ناجی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1380.
- شهیدی، سید جعفر، نهج البلاغه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سی و دوم، 1392.
- عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله، الصناعتین (الکتابه و الشعر)، تحقیق علی محمد

- البجاوی، صیدا (لبنان) المكتبه العصریه، 1427ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1409ق.
- فولادوند، محمد مهدی، نهج البلاغه امام علی بن ابیطالب علیه السلام، تهران، صائب، 1380.
- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، قاموس المحيط فی علم الحیاة الطبیعیة و المحيط، لبنان، داراحیاء التراث العربی، 1412ق.
- فیض الاسلام، سید علی التقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، 1351 ش.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المیز فی غریب الشرح الکبیر، مصر، مطیعه محمد علی صبیح و اولاده، 1347 ق.
- مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، تهران، صدرا، 1390.
- مطهری، مرتضی، مسأله‌ی شناخت، چاپ سی و هشتم، انتشارات صدرا، تهران، 1398.
- معادیخواه، عبدالمجید، خورشید بی‌غروب (نهج البلاغه)، تهران، ذره، 1379.
- معلوف، لوئیس الاب و الزملاء، المنجد فی اللغه و الاعلام، الطبعة الحادیه و العشرون، بیروت، دارالمشرق، 1960 م.
- مکارم، ناصر و همکاران، پیام امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، تهران، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، 1385.
- موسوی گرمارودی، سید علی، نهج البلاغه، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات قدیانی، 1394.
- میرزایی، نجف علی، فرهنگ اصطلاحات معاصر، قم، دارالثقلین، 1381.